

Vol.2, Series. 3,
No.1 Spring & Summer
79-103

The Bible and Women's Moral Life: Challenges of Christian Feministic Interpretations

Doi: 10.22034/pt.2026.562661.1079

■ **Leila Hooshangi** (Corresponding Author)

Associate Professor, Department of Religions and Mysticism, Faculty of
Theology, Alzahra University, Tehran, Iran

Email: lhoosh@alzahra.ac.ir

ORCID ID: 0000-0003-2990-5973

■ **Maryam Nazari**

MSc Graduated Theology, University Of Alzahra, Tehran, Iran

Email: maryamnazary123@gmail.com

Abstract

Regarding various changes in social, political, cultural and religious situations of the last two centuries, conducted to different viewpoints of the status of scriptures, particularly in defining women's roles and their moral issues. The Christian scriptures, both theoretically and practically, is regarded as authoritative and normative in defining this gendered ethic. This research seeks to



دوره دوم / شماره ۱
بهار و تابستان ۱۴۰۴

examine the ethical systems of Old and New Testament, in order to explore key concepts such as the marked differences in how law, commandments, and moral principles are defined in each text. Also regarding biblical criticism, Christian feminists major perspectives who by reinterpreting and critically assessing the ethical system of the Bible, especially narrations of Saint Paul's, have sought to correlate the ethical principles of the two Testaments according to modern life be studied. These scholars have offered a renewed framework for women's moral life. While emphasizing the physical and emotional characteristics of women in the sphere of individual life, they argue that women, aware of their autonomy over their own bodies, can play an effective role in social engagement.

Keywords: Morality, the Bible, Gender, feminist ethics, Biblical Criticism.



دوره دوم / شماره ۱
بهار و تابستان ۱۴۰۴

دوفصلنامه الهیات عملی

دوره ۲ / شماره ۱ / شماره پیاپی ۳

بهار و تابستان ۱۴۰۴

۷۹ - ۱۰۳

عهدین و حیات اخلاقی زنان: چالش‌های تفاسیر زنانه‌نگر مسیحی

Doi: [10.22034/PT.2024.421351.1020](https://doi.org/10.22034/PT.2024.421351.1020)

■ لیلا هوشنگی (نویسنده مسئول)

دانشیار گروه ادیان و عرفان، دانشکده الهیات، دانشگاه الزهرا، تهران، ایران،

رایانامه: lhoosh@alzahra.ac.ir

■ مریم نظری

کارشناس ارشد ادیان و عرفان، دانشگاه الزهرا، تهران، ایران،

رایانامه: maryamnazary123@gmail.com

تاریخ دریافت: 1404-09-18 تاریخ پذیرش: 1404-11-13

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

چکیده

با توجه به تحولات دو سده اخیر در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی، و اهمیت یافتن بحث جایگاه متون مقدس، به‌ویژه در تعریف نقش زنان و مباحث اخلاقی مرتبط با ایشان، متفکران فمینیستی چالش‌هایی جدی را هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ عملی مطرح کرده‌اند. عهدین در مقام متنی مقدس و دارای حجیت، راهنمایی برای حیات اخلاقی زنان مسیحی است و در تعریف اخلاق جنسیتی معیار به شمار می‌آید. در این پژوهش تلاش شده است با بررسی نظام اخلاقی عهد قدیم و عهد جدید و جایگاه زنان در این دو



دوره دوم / شماره ۱
بهار و تابستان ۱۴۰۴

متن به تفکیک، به طرح و بررسی مفاهیم مهم از جمله تفاوت بارز در تعریف شریعت و قوانین و اصول اخلاقی در هریک از عهدین پرداخته شود. همچنین، به نحوه همبستگی که مفسران مسیحی در پیوند دادن اصول این دو متن به کار گرفته‌اند توجه شده تا ضمن تدقیق در سیر نقد تاریخی و نقد ادبی کتاب مقدس، به دیدگاه‌های مهم و اصلی مفسران برجسته فمینیست پرداخته شود که عملاً چالش‌هایی بنیادین و ساختاری را سبب شده‌اند. آنان با بازخوانی نظام اخلاقی در کتاب مقدس و نقد آن از این موضع که حجیت این متون به بازتعریف جدی و تازه نیاز دارد، صورت‌بندی جدیدی را از حیات اخلاقی زنان به دست داده‌اند؛ در عین تأکید بر ویژگی‌های جسمی و عاطفی زنان در عرصه حیات فردی قائل‌اند که زنان با آگاهی از اینکه بر بدن خویش اختیار دارند، می‌توانند در فعالیت‌های اجتماعی حضور مؤثر داشته باشند. همچنین، در بُعد خانوادگی با ارزش‌گذاری بر ویژگی‌های خاص زنان مثل مراقبت، همدلی، مسئولیت‌پذیری، درک تازه‌ای از حیات اخلاقی زنان را طرح و بسط داده‌اند.

کلید واژه‌ها: اخلاق، عهدین، جنسیت، اخلاق زنانه‌نگر، نقد کتاب مقدس، تفسیر فمینیستی.



دوره دوم / شماره ۱
بهار و تابستان ۱۴۰۴



مقدمه

در دوره معاصر، در بحث از دین و اخلاق و جنسیت در حوزه متون مقدس مسیحی، و ارتباط میان آن‌ها از جنبه‌های مختلف فلسفی و فرهنگی و دینی آثار متعددی نگارش شده است. در این خصوص، آثار مهم پژوهشی به زبان انگلیسی نگاشته شده که در مقاله پیشرو از آنها نیز بهره گرفته شده است. اما در مقالات فارسی می‌توان به این موارد اشاره کرد: کیانی‌فرد و لکزایی (۱۴۰۱) در مطالعه خود به آرای هرمنوتیکی الیزابت شوسلر فیورنزا^۱ پرداخته‌اند که از صاحب‌نظران الهیات و اخلاق فمینیستی به‌شمار می‌آید. سیاهپوش (۱۴۰۲) با تکیه بر متون مقدس قانونی، اناجیل چهارگانه و نیز بازخوانی متون آپوکریفا (قانون ثانی یا مجعول) به طرح و بررسی دیدگاه‌های مختلف و در عین حال نقادانه فمینیست‌ها پرداخته

1. Elisabeth Schüssler Fiorenza

که با تأکید بر ایفای نقش عملی زنان، نقش رسولانۀ زنان را بررسی کرده است. سیاهیپوش و هوشنگی (۱۴۰۳) در مقاله‌ای مختص به حیطة عرفان مسیحی به این مهم در مطالعه‌ای تطبیقی پرداخته‌اند. همچنین، سیاهیپوش و همکاران (۱۴۰۳) کنشگری زنانه را در ساختاری مردسالارانه در قالب دوگانه‌انگاری در عهد قدیم واکاوی کرده‌اند. اما حیات اخلاقی زنان مسیحی را به صورت مستقل در این مقالات نمی‌توان سراغ گرفت. به‌ویژه آنکه در مقاله پیش‌رو تلاش شده تا دیدگاه فیورنزا طرح و بررسی شود. او با تمرکز بر خوانش انتقادی کتاب مقدس نشان داد خوانش‌های کتاب مقدس همواره حامل پیامدهای اخلاقی است و در شکل‌دهی به نظام‌های جنسیتی نقش فعال دارد. واکنش کلیسا و راست‌کیش‌ها به آرای او نیز در سطحی گسترده‌تر از دیگر دیدگاه‌های نظیر آن بوده است. همچنین، به نظرات الیسون جاگر^۲، بنیان‌گذار اخلاق فمینیستی پرداخته شده که در واقع معمار چهارچوب نظری اخلاق فمینیستی بوده و از منتقدان اخلاق سنتی است. این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسش است که اخلاق زنانه‌نگر یا فمینیستی با نقد اخلاق کتاب مقدس چه چالش‌هایی پیش‌روی رویکرد سنتی قرار داده است و این چالش‌ها چگونه در حیات اخلاقی زنان از جنبه عملی تحول ایجاد کرده است؟



در شروع بحث باید به تعریف دقیق اخلاق، جنسیت و نحوه ارتباط آن‌ها با متون مقدس مسیحی پرداخت و به سیر تحولات در نظریه‌پردازی‌های این حوزه مطالعاتی، به‌ویژه اخلاق زنانه‌نگر یا فمینیستی توجه داشت. در انگلیسی برای اصطلاح «اخلاق» دو واژه مستقل در نظر گرفته‌اند: Ethics و Morality. فارغ از اشتقاق آن‌ها از واژه‌های یونانی، استدلال‌های مختلفی دال بر تمایز نظری میان این دو واژه مطرح شده است، به‌گونه‌ای که Ethics مفاهیم گسترده‌تری را دربرمی‌گیرد و درعین حال، برخی مفاهیم مربوط به morality در آن نمی‌گنجد. به‌رغم اختلاف‌نظرها، برخی متفکران قرن بیستم برای تعریف اخلاق با اتکا به این دو مفهوم و در مقایسه آن‌ها با یکدیگر قائل‌اند که می‌شود اخلاق Morality را به معنای مجموعه‌ای از معیارهای شخصی و اجتماعی برای رفتار خوب یا بد یا چگونگی درستکار و صادق بودن دانست. آنگاه که این معیارها به شکل نظامی از باورهای پذیرفته‌شده درآید و رفتار را تحت کنترل خود قرار دهد، با عنوان علم اخلاق Ethics شناخته می‌شود (Annas, 1998, p. 485). در نسبت میان اخلاق با دین، همواره این پرسش مطرح بوده که آیا خاستگاه اخلاق احکام و فرامین خداست، به‌طوری‌که بدون خدا نمی‌توانستیم وظایفی واقعی داشته باشیم؟ متفکرانی که باور دارند خدا خاستگاه اخلاق است اغلب از نظریه امر الهی^۳ حمایت

2. Alison Jaggar

۳. همچنین DCT مخفف Divine Command Theory است که الهیات اراده‌گرا نامیده می‌شود.

می‌کنند. این نظریه نشان می‌دهد که می‌توانیم برحسب مفهوم عاطفه خوب، تمام اخلاق را به نحو هنجاری بفهمیم، عواطف خدا بهترین نمونه عاطفه خوب است. بنیان این نظریه بر برهان حاکمیت کتاب مقدس بنا شده است. بنا بر این برهان، کتاب مقدس می‌آموزد افعال خوب، خوب‌اند چراکه خدا خواستار آن‌هاست. هر چیزی که کتاب مقدس به ما می‌آموزد، درست است. کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که ما باید از خدا اطاعت کنیم. به بیانی دیگر، اخلاق تابع فرمان و اراده الهی است (هر، ۲۰۰۲/۱۳۹۶، ص. ۸۳؛ گنسلر، ۲۰۱۶/۱۴۰۲، ص. ۳۴-۳۵؛ نیز ن.ک: ریچلز، ۱۹۸۶/۱۳۹۲، ص. ۷۴-۷۶).

اما در نگاه مدرن، اغلب متفکران قائل‌اند هرچند اخلاق با دین ارتباط دارد، از آن متمایز است و این‌گونه تلقی می‌شود که اخلاق مربوط به انجام‌دادن امور انسانی و روابط بین افراد است. درحالی‌که دین اساساً رابطه بین انسان و واقعیت‌های متعالی را دربرمی‌گیرد. ایده اولیه تلقی دین و اخلاق به‌مثابه دو پدیده مجزا به دوره روشنگری بازمی‌گردد که برخی متفکران اروپایی با تأمل در خستگی اروپا از قرن‌ها درگیری مذهبی، کوشیدند نظریه‌های اخلاقی را براساس عقل یا احساسات مشترک بشری توسعه دهند. با انجام این مهم، آن‌ها این فرض را به وجود آوردند که هنجارهای حاکم بر رفتار، اخلاق، و نظام اخلاقی (یعنی تلاش برای استدلال یا توجیه این هنجارها) از مسائل اعتقادی دینی تفکیک‌پذیرند (Hastings, 1912, p. 164). درواقع، این تفکیک در دوره مدرن چالشی پیش‌روی اخلاق سنتی قرار داد که اصطلاحاً سکولارسازی اخلاق نامیده می‌شود. این نگره مدرن یا سکولار که به‌نوعی نگاه اخلاقی حاکم است دو ویژگی بارز دارد: «نسبی‌گرایی» و «جهانی‌شدن». نسبی‌گرایی اخلاقی رویکردی است که ارزش‌ها و اصول اخلاقی را نه اموری مطلق، بلکه وابسته به امور دیگر می‌داند. بنابراین، نسبی‌گرایی در برابر مطلق‌گرایی قرار دارد. اگر اصول و ارزش‌های اخلاقی نسبی باشد، به‌دست‌دادن گزاره‌های صادق یا موجه اخلاقی، با قطع‌نظر از فرد یا فرهنگ، ممتنع خواهد بود. نسبی‌گرایی اخلاقی دو صورت اصلی دارد: ذهن‌گرایی اخلاقی، که براساس آن ارزش‌ها و اصول اخلاقی وابسته به فرد است و نسبی‌گرایی فرهنگی اخلاقی یا قراردادی‌گرایی اخلاقی که برپایه آن ارزش‌ها و اصول اخلاقی وابسته به فرهنگ است (زمانی، ۱۳۸۶، ص. ۲-۳؛ نیز ن.ک.: آنتس، ۱۳۹۹، ص. ۱۹۱-۱۹۲).

در پی تحولاتی که در سده‌های اخیر رخ داد، رهیافت‌های زنانه‌نگر به اخلاق درباره ماهیت جنسیتی اخلاقیات از موضوعاتی بود که در زمینه دین و اخلاق با چالش مواجه شد و ذیل آن پرسش‌های متعددی مطرح شد. از جمله: آیا خصوصیات «زنانه» زنان محصول طبیعت یا سرشت زیستی است یا برعکس نتیجه شرایط اجتماعی است؟ آیا فضایل اخلاقی و خصوصیات جنسیتی با قابلیت‌های عاطفی و شناختی فرد و اساساً با فیزیولوژی و روان‌شناسی



او مرتبط‌اند؟ در این صورت، آیا باید صرفاً این واقعیت را بپذیریم که مردان و زنان فضایل اخلاقی و خصوصیات جنسیتی متفاوتی دارند و بر همین اساس پیش برویم؟ در غیر این صورت، آیا باید بکوشیم مردان و زنان را به پیروی اخلاقی یکسان وادار کنیم: اخلاق انسانی متناسب با همه؟ (تانگ و همکاران، ۲۰۱۹/۱۳۹۵، ص. ۱۵).

اصطلاح جنسیت^۴ ذووجه است که در دو قرن اخیر در حیطه‌های اعتقادی و اجتماعی و فرهنگی به صورت‌های مختلف مورد بحث بوده است. پیش از دوره مدرن، جنسیت اصطلاحی صرفاً مربوط به دستور زبان بود و اسامی به مذکر و مؤنث (یا جنس خنثی) طبقه‌بندی می‌شدند. از ۱۹۴۵، این اصطلاح به‌مثابه عامل اجتماعی و فرهنگی مستقل درباره افراد به کار می‌رود. در اینجا دو حوزه مورد توجه است. در حوزه نخست، صراحتاً به ارتباط بین زنان و مردان در سطوح مختلف فردی، خانوادگی، اجتماعی، فرهنگی و دینی اشاره دارد. در حوزه دوم، جنسیت به‌منزله «نظام مدون اجتماعی» است که در آن، بسیاری از جنبه‌های دیگر جامعه را که فراتر از روابط مرد و زن است، صورت می‌بخشد. این بُعد همان بعد دینی است که باورهای کلی حیات دینداران را شکل می‌دهد و اعمال آن‌ها را البته به روش‌های مختلف هدایت می‌کند (Thatcher, 2020, p. 19).

با توجه به اهمیت مباحث اخلاق جنسیتی کتاب مقدس برای مسیحیان، که سنگ بنای اخلاق سنتی مسیحی به شمار می‌آید، پاسخ به پرسش‌های بنیادینی که متفکران با نظر به اخلاق زنانه‌نگر و در پی نقد اخلاق کتاب مقدسی مطرح کرده‌اند، طبیعتاً چالش‌هایی پیش‌روی رویکرد سنتی قرار داده است و این مهم، در حیات اخلاقی زنان از جنبه عملی سبب ایجاد تحولاتی فراگیر و مهم شده است. برای به‌دست‌دادن شمایی کلی از چرخش‌هایی درخور توجه، متفکرانی همچون فیلیس تراپیل^۵، جودیت پلاسکو^۶، رنیتا وییمز^۷ و اتالیا برنر^۸ نظراتی را مطرح کرده‌اند که از جنبه‌های مختلف به واکنش کلیسا و راست‌کیش‌ها انجامیده است، اما در این میان فیورنزا به پرسشی بنیادین پرداخته و در قالب آن نظرات فمینیستی را در عرصه‌ای نو مطرح کرده است. او به جای اینکه بپرسد «کتاب مقدس چه می‌گوید؟» این پرسش نهادستیزانه را در میان می‌نهد: «چه کسی تصمیم می‌گیرد که متنی در مقام بایبل باشد؟» او مستقیماً مرجعیت تفسیری، حجیت کلیسا و سیاستی را به چالش می‌کشد که عامل شکل‌دهی و قانونی‌اعلام‌کردن متون مقدس است.

4. Gender

5. Phyllis Trible

6. Judith Plaskow

7. Renita Weems

8. Athalya Brenner



تعالیم اخلاقی عهدین و زنان

با نظر به اهمیت متون مقدس یهودی به منزله متنی صاحب حجیت برای مسیحیان، باید نخست عهد قدیم و سپس عهد جدید را بررسی و مطالعه کرد. مسیحیان کتاب مقدس را تقریری دینی از فعل خدا و پاسخ بشر بدان می‌دانند. با اینکه کتاب مقدس فاقد رسائل اخلاقی نظام‌مند است، در قالب قصص، قهرمانان، موعظه‌ها، دعاها، پندها، مَثَل‌ها و فرمان‌ها عملاً به تعلیم اخلاق می‌پردازد (گنسلر، ۲۰۱۶/۱۴۰۲، ص. ۱۵). کتاب مقدس مسیحیان خود مشتمل بر دو بخش عهد عتیق^۹ و عهد جدید^{۱۰} است. کلمه «عهد» به پیمان‌های بسته‌شده بین خدا و قومش اشاره دارد. عهد قدیم یا پیمان کهن، به قراردادی که خدا به واسطه موسی با قوم یهود بسته بود و عهد جدید به پیمانی که به واسطه عیسی مسیح (ارمیا، ۳۱:۳۱-۳۴) بسته شده، اشاره دارد. از نظر مسیحیان، این پیمان قدیم جایش را به پیمانی درونی‌تر و شخصی‌تر داده که خدا با پسرش، عیسی مسیح، بسته است. هرچند هر دو بخش عهدین، انکشاف عمل الهی خدا با قومش انگاشته می‌شود، و حی معیار از نظر مسیحیان، آن‌گونه که در عهد جدید ثبت شده است، در عمل و تعالیم عیسی مسیح یافت می‌شود که خود، تداوم و تحقق عهد قدیم است. گفتنی است در هر دو عهد، بخش نخست اهمیتی بیشتر دارد؛ در عهد قدیم، اسفار خمسه یا تورات نقشی ویژه دارد و در عهد جدید این اناجیل چهارگانه است که بیشتر بدان امعان نظر دارند. بنابراین روی هم‌رفته این دو پیمان و عهد، بین دو عمل نجات‌بخش و آشکارکننده خدا وحدتی برقرار می‌کند. از این‌رو، برای شناخت اخلاق جنسیتی در کتاب مقدس، نخست باید به مطالعه عهد قدیم پرداخت، زیرا اساساً آن را شالوده‌ای برای بنای آموزه‌های اخلاقی در عهد جدید می‌دانند. البته باید متذکر شد که این دو بخش کتاب مقدس از نظر ساختار تاریخی و سبک نگارش متمایزند (کوارد، ۱۹۸۸/۱۳۹۶، ص. ۱۷۸؛ نعمتی و هوشنگی، ۱۳۹۴، ص. ۸۳-۸۵).

تعالیم اخلاقی عهد قدیم و زنان

در آغاز در باب پیوند میان یهودیت در مقام دین یکتاپرستانه اخلاقی و اخلاق، قاعدتاً این پیوند با اخلاق و دستورات اخلاقی ناظر به همه مؤمنان را می‌شود در همان نخستین کتاب عهد قدیم، یعنی سفر آفرینش و مجموعه ده فرمان، سراغ گرفت. این پیوند میان دین و اخلاق با فرمان خدا شکل می‌گیرد؛ خدا با فرمان دادن خلق کرده است. در ادامه، خدا امر به نخوردن از درخت معرفت به خیر و شر می‌کند که سرانجام با سرپیچی آدم و حوا آن‌ها از باغ عدن



دوره دوم / شماره ۱
بهار و تابستان ۱۴۰۴

9. Old Testament

10. New Testament

رانده می‌شوند. پس از این، مفهوم جدیدی به نام عهد مطرح می‌شود که به موجب آن آدمیان اگر از اوامر او اطاعت کنند رستگار خواهند شد (هر، ۲۰۰۲/۱۳۹۶، ص. ۲۹).

اصطلاح عهد به‌مثابه دومین موضوع اخلاقی در عهد عتیق است که با دعوت خدا و وعده الهی و اجابت آن از سوی ابراهیم شکل می‌گیرد. تمام نظام اخلاقی کتاب مقدس مبتنی بر این دعوت شخصی خدا و اجابت باورمندانه انسان است. خدا در این دعوت خودش را برای انسانی که مؤمن و درستکار است، عادل و مهربان وصف می‌کند. این عهد با دعوت خدا و پاسخ ایمان پی‌ریزی شده و به‌عنوان موضوعی اخلاقی در تمام ابعاد زندگی انسان مطرح می‌شود. پس از آن، عهد شریعت موسوی قرار دارد. نقطه آغاز شریعت، اعطای الواح ده فرمان به موسی در کوه سیناست که خواست درونی خدا را آشکار می‌سازد، اما شریعت نیامده تا مفهوم عهد را منسوخ سازد. التزام به شریعت، مجال زیستن در طریق الهی را به دست می‌دهد که پیش از این در عهد خلق شده بود. شریعت جایگزین خدایی زنده بود که مستقیماً با بشر ارتباط داشت (Ratzinger et al, 1986, pp. 63-66).

اصطلاح مهم دیگر، «پادشاهی» یا «ملکوت»^{۱۱} است. اما این پادشاهی تصور یک پادشاهی الهی است که براساس شریعت یا قانون توضیح داده می‌شود و در این مقام در سفر خروج در ارتباط با عهد [الهی] بر روی کوه سینا آمده است. پادشاهی همان قلمروی است که قوانین شریعت در آن حکمفرماست. این موضوع پریشی را درمورد گستره این قلمرو پیش می‌آورد. خدا در چهارچوب عهد الهی با قوم بنی‌اسرائیل ده فرمان را اعطا می‌کند، هرچند اشاراتی وجود دارد مبنی بر اینکه قصد خدا از این عهد رستگاری کل جهانیان است. سپس در کتب حکمت به‌صراحت در باب اینکه چگونه باید زندگی کنیم و چگونه انسان خلق شده‌ایم پیوندی پایدار وجود دارد. از باب مثال، حکمت در باب هشتم امثال به کل نوع بشر نهیب می‌زند و تنفرش را از شرارت اعلام می‌کند و به‌تفصیل به وصف آن می‌پردازد. حکمت می‌گوید وقتی خدا جهان و ساکنانش را خلق می‌کرد، او صنعتگری در جوار خدا بود (هر، ۲۰۰۲/۱۳۹۶، ص. ۳۴).

خلقت جهان به فرمان خدا، عهدی که با انسان می‌بندد و شریعتی که برای نجات بشریت می‌فرستد نشانگر تصاویری مثبت از خدا و جاری‌بودن سنتی طولانی از اعتماد و عشق است. چنان‌که سلین منگان^{۱۲} در کتاب آیا همچنان می‌توانیم خدا را پدر بخوانیم؟ اشاره می‌کند: «در قلب فهم خدا در کتاب مقدس این واقعیت وجود دارد که خدای اسرائیل خواهان نجات مردمش است» (Daggers, 2012, p.124). باید توجه داشت که نیمی از مردمی که در قلمرو

11.Kingdom

12.Celine Mangan



اخلاقی این پادشاهی الهی حیات داشتند و تحت شمول این برنامه نجات قرار می‌گرفتند، زنان بودند و هستند. از آنجا که سرزمین اسرائیل باستان نیز چون دیگر تمدن‌های باستان ساختاری پدرسالارانه^{۱۳} داشته است، به نظر می‌رسد کتاب مقدس نیز تحت تأثیر نگاهی پدرسالارانه به نگارش درآمده باشد. بنابراین، بررسی جایگاه زنان در عهد عتیق و تصویرسازی کتاب مقدس از زنان و چگونگی ارتباط خدای قوم با آنان اهمیت بسیار دارد.

بنابر عهد عتیق زنان در سه محور شرعی (برای نمونه لاویان، اعداد، تثنیه)، اخلاقی (برای نمونه امثال، هوشع، سموئیل دوم، داوران)، حکمی (برای نمونه امثال، سموئیل اول) مورد توجه قرار گرفته‌اند. اما علاوه بر این دسته‌بندی که مشخصاً زنان و بُعد جنسیتی آن مورد توجه قرار گرفته است، جایگاه زنان در عهد عتیق تنها در قالب این احکام و آموزه‌های شرعی یا اخلاقی محدود نمی‌ماند، بلکه در روایت‌های داستانی عهد عتیق نیز الگوهای معنایی و نمادینی از حضور زنان را می‌شود بازشناسی کرد. این روایت‌ها بدین منظور نگاشته نشده‌اند که درباره زنان حکمی بدهند. برای درک دلیل نگارش این داستان‌ها نیاز است آن‌ها را در قالب دسته‌بندی شده در نظر گرفت و در ارتباط با یکدیگر خواند و محدود به زمینه‌ای نکرد که به صورت جداگانه در آن رخ داده است. بدین طریق، الگوهای پدید می‌آید که در این الگو نه تنها صحنه‌های کلیشه‌ای و خطوط موازی، بلکه مضامین مربوط به این داستان‌ها نیز مشخص می‌شوند. این روایات داستانی را در قالب چهار دسته معطوف به زنان می‌شود بررسی کرد: (۱) زنان در مقام قهرمان؛ (۲) زنان در مقام قربانی؛ (۳) زنان در مقام دوشیزگان؛ و (۴) زنان در مقام صدای خدا (Frymer-Kensky, 2004, p. xvii).

زنان قهرمان در سفرخروج حین رهایی از مصر، در کتاب یوشع و داوران در روزهای استقرار قوم، و در کتاب سموئیل از روزهای اولیه پادشاهی ظاهر می‌شوند و پس از یک دوره ناپدید شدن در دوره تبعید بابلی دوباره پدیدار می‌شوند. این زنان قهرمان، عاملان سرگذشت اسرائیل‌اند. روایات مرتبط به زنان قربانی را «متون وحشت»^{۱۴} می‌نامند که حکایت زانی است که به دست مردان صاحب قدرت متحمل رنج شده‌اند. در نگاه نخست، ممکن است این به ذهن متبادر گردد که این داستان‌ها شکلی از تبلیغات جنسیتی هستند، داستان‌هایی که از زنان وقایع خوفناکی را نشان می‌دهد که احتمالاً برای آن‌ها رخ داده است. اگر درحقیقت هدف آن‌ها این بود، مؤلفان کتاب مقدس بیانگر یک زن‌ستیزی شروانه عیان هستند که قراردادن این داستان‌ها در متن نشانگر قصد آن‌هاست. این روایات در دو کتاب تاریخی عهد عتیق یعنی داوران و سموئیل دوم ظهور می‌یابند که مرتبط با استقرار اولیه قوم بنی‌اسرائیل



13.patriarchy

14.text of terror

و تحکیم سلطنت داوودی است. روایت زنان قربانی راهنمایی برای عدالت اجتماعی این قوم است. زنان به‌مثابه واسطهٔ صدای خدا نیز در آغاز کتاب یوشع و انتهای کتاب پادشاهان آمده است. ترتیب این داستان‌ها پیام مهمی را منتقل می‌کند. در سراسر این کتب زنان در مقام اخطاردهندگان در هر مرحله از تاریخ اسرائیل ظاهر می‌شوند. آخرین مقوله یعنی باکره‌گان تصویر متفاوت‌تری را روایت می‌کنند. این داستان‌ها پرسش‌هایی دربارهٔ ازدواج، پیوند نژادی، قومیت و مرزهای مرتبط با غیراسرائیلی‌ها را مطرح می‌کنند (Frymer-Kensky, 2004, pp. xviii-xix).

بنابر عهد عتیق، از فرامین اولیه تا روایات داستانی تصویری پیچیده و چندلایه از زنان و جایگاه اخلاقی آنان ارائه شده است. اهمیت این تصویر، از سویی انعکاس آشکار آن در عهد جدید و به دنبال آن، الهیات اخلاقی مسیحیت است و از سوی دیگر، نقش محوری آن در تحلیل‌های انتقادی معاصر، به‌ویژه در خوانش‌های فمینیستی است که در ادامه به این ابعاد پرداخته می‌شود.

تعالیم اخلاقی عهد جدید و زنان

در بحث از تعالیم اخلاقی عهد جدید نخست باید متذکر این نکتهٔ کلیدی شد که روایت تورات و کلاً تنخ با روایتی که در بخش عهد جدید و به‌ویژه در گزارش اناجیل شاهدیم متفاوت است. در اناجیل، یاران نزدیک حضرت عیسی یا همان رسولان، بصیرت‌های دینی خود را از حیات و تعالیم عیسی مسیح به دست داده‌اند، به‌گونه‌ای که به باور مسیحیان او مقامی الوهی دارد. در عین حال، عیسی مثل اعلائی اطاعت تام است و مبرا از هر گناهی. مؤمنان با سهیم شدن در زندگی عیسی مسیح و مقام الوهی وی، که در قالب وحی یعنی مکشوف شدن یا آشکارگی عیسی مسیح عرضه شده، بر دو امر آگاهی می‌یابند: نخست اینکه خدا چگونه موجودی است و دوم آنکه باید چگونه زندگی کنند. به عبارت دیگر، مسیحیان اعمال و گفته‌های عیسی را معیار ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی می‌دانند. این ارزش‌ها همان «شریعت مسیح» (غلاطیان، ۲: ۶) است که به‌منزلهٔ معیاری در درون قلب باورمندان او پذیرفته شده است. شریعت مسیح، تمام رفتارهای اوست که در پرتو کلمات او تفسیر شده و ویژگی حکم‌گایی را دارد و «انطباق با عیسی مسیح» (رومیان، ۱۵: ۵) و «طرز فکر عیسی مسیح» (فیلیپیان، ۲: ۵) را به ارمان می‌آورد. طبق نظر مسیحیان، در عیسی مسیح، «شریعت» تحمیلی عهد قدیم^{۱۵} به یک هنجار درونی^{۱۶} بدل می‌شود. در عین حال، نوشته‌های مختلف عهد جدید در یک شکل کاملاً متفاوت

15. the heteronomous law

16. autonomous norm



بر مفهوم کریگما^{۱۷} (بشارتِ نجات) و فرامین اخلاقی^{۱۸} (هنجارهای عملی)، دستورات خبری و امری تأکید دارد (هر، ۲۰۰۲/۱۳۹۶، ص. ۳۳؛ Ratzinger et al, 1986, p. 15).

هسته مرکزی کریگما، بشارت «ملکوت خدا»^{۱۹} در پیام عیسی است. عیسی ملکوت خدا را بدل به استعاره‌ای محوری برای خدمت زمینی خود می‌کند. ایمان کتاب مقدس در این باور نهفته است که خدا پادشاه است، ایده‌ای که در مزامیر (برای نمونه ۹۳: ۱-۲) و اشعیا (۵۲: ۷) بشارت داده شده است. آموزه ملکوت خدا در خود دلالت‌های اخلاقی دارد، هدف اصلی خدمت عیسی آشکارکردن خدا، حکومت او و طریق عمل کردن اوست. این آشکارسازی از طریق تمام خدمت‌های عیسی، موعظه‌های او، کارهای بزرگ، محبت و رستخیزش رخ می‌دهد. عیسی با این عمل، هم‌زمان هنجارهای رفتار درست انسانی را آشکار می‌سازد (Pontifical Biblical Commission, 2008, p. 40). عیسی در موعظه بر سرکوه (متی: باب‌های ۵-۷) چند دستور بنیادی صادر می‌کند و این فرمان‌ها را به آنچه در دل می‌گذرد معطوف می‌کند؛ از باب مثال، نه‌تنها نباید قتل کرد، بلکه نباید خشمگین شد؛ و نه‌تنها نباید زنا کرد، بلکه نباید شهوت راند. در کتب عهد جدید، رفتار عیسی مثال و معیار محبتی از سر خدمت‌گذاری است که خود را «برای مؤمنان مسیحی» کاملاً تسلیم^{۲۰} اراده پدر (لوقا، ۲۲: ۴۲) می‌کند. اعلان ملکوت خدا و بشارتِ نجات توسط مسیح که بر مبنای محبت است چهارچوب الهیاتی یا همان کریگما است و در خود بُعد عملی یعنی دستورات را دربردارد. کریگما چیزی است که خدا انجام داده و عمل به دستورات او پاسخی است که باورمندان باید به او بدهند. این بعد عملی که بنا به عهد قدیم ریشه در شریعت دارد، در عهد جدید باز تعریف می‌شود، «اگر مرا محبت می‌کنید، فرامین مرا نگاه دارید» (یوحنا، ۱۴: ۱۵). فرامین و تعالیم عیسی و شاگردانش قواعد اخلاقی بسیاری را دربرمی‌گیرد، اما در این پژوهش، فرامین اخلاقی معطوف به زنان مورد توجه است (نیزن. ک.: Ratzinger et al, 1986, pp. 16-17).

نخستین نکته درخور توجه و مهم در باب زنان، حضور آنان در کنار عیسی و نقش تاثیرگذارشان در شکل‌گیری هسته اولیه مسیحیت است. در منظومه فکری (پارادایم) یهودی و در عصر عیسی، زنان در جامعه چندان حضوری ندارند، اما انجیل‌نویسان در نقل از رفتار عیسی با زنان و نحوه تعامل وی با ایشان ابایی ندارند. به نظر آنان، عیسی از رویه مرسوم که به طرد زنان می‌انجامید به دور است. عیسی نه‌تنها زنان را تحقیر نمی‌کند، بلکه به طرز شگفت‌آوری راجع به آنان رفتاری از سر احترام و حتی محبتی خاص دارد. زنان، مسیح و

17. Kerygma

18. Precept

19. Kingdom of God

20. self surrendre



حواریون او را همراهی می‌کنند که نام برخی از آنان در اناجیل آمده است. زنان در گروه اولیه و در حال شکل‌گیری مریدان عیسی نقشی مهم را عهده‌دار بودند. این زنان، تا آخرین لحظه به عیسی وفادار ماندند، درحالی‌که یکی از حواریون مرد به عیسی خیانت کرد و هیچ‌یک از مردان به‌سبب هراس از نظامیان وقایع پس از عروج را ندیدند (کونگ، ۲۰۰۱/۱۳۸۹، ص. ۱۹-۲۰). همچنین، در تمثیل‌ها که نقشی کلیدی در پیام مسیح دارند، زنان نقشی چشمگیر دارند. برای نمونه، می‌توان به حکایت «بیوه‌زن سمج و قاضی» (لوقا، ۱۸: ۱-۸) اشاره کرد که نشان‌دهنده همدردی و نگرانی عیسی برای این گروه خاص از مردم در جامعه مردسالار است. از دیگر حکایات زن‌محور مثل سکه‌های گمشده (لوقا، ۱۵: ۸-۱۰) یا مثل ده باکره (متی، ۲۵: ۱-۱۳) است. اما در این حکایات آنچه چشمگیر است ظاهراً هم عیسی و هم نویسندگان اناجیل تمایل دارند زنان را به‌عنوان افرادی نشان دهند که به اندازه مردان شایسته الگو بودن هستند و به همان اندازه مشمول لطف خدایند و به همان اندازه پذیرفته‌شده به شمار می‌آیند (برای آگاهی بیشتر ن. ک.: Witherington, 1990, pp. 52-64).

پس از اناجیل، این نامه‌های پولس رسول بود که پارادایم جدیدی را درباره زنان در مسیحیت آغاز کرد و به‌نوعی تعیین‌کننده وضعیت و جایگاه اخلاقی زنان در ابعاد عبادی، اجتماعی و خانوادگی در سنت مسیحی شد. پولس پارادایمی یونانی‌مآبانه را آغاز کرد، بنابر غلاطیان (۲۷: ۳)، مشخصه اصلی آن مردمی‌بودن است. همچنین، پولس در رساله‌های خود زنان را سینرگویی^{۲۱} خطاب می‌کند که معنای تحت‌اللفظی آن «همکاران» یا «دستیاران» است. پولس بسیاری از زنان را «سخت‌کوشان» انجیل (کلمه برگزیده پولس برای از خودگذشتگی رسولان) می‌نامد که این صفات مقام برخی زنان را به خود پولس و دیگر دستیاران وی می‌رساند. اما زمانی که در قرنتس مشاجرات اولیه درباره موعظه زنان در انظار عموم بالا گرفت، پولس نیز در این امر مردد شد و با پافشاری بر پوشش زنان همان استدلال‌های جدلی یهودیت اولیه را در مخالفت با برابری زنان و مردان به کار برد (کونگ، ۲۰۰۱/۱۳۸۹، ص. ۲۹-۳۱). بنابراین، او در نامه اول قرنتیان (۱۴: ۳۴) زنان را دعوت به خاموشی در کلیسا، سکوت، پیروی از شریعت و مطیع‌بودن می‌کند. این آیه گویای این امر است که زنان از جنبه عبادی و در پیشگاه خدا جایگاه برابری دارند. اما دعوت به سکوت آنان این سؤالات را برجای می‌گذارد که آیا این یک قضاوت اخلاقی است؟ آیا بین سکوت زنان و فرمانبرداری از شوهران رابطه‌ای وجود دارد؟ در نگاه اول، چنین به نظر می‌رسد که دعوت به سکوت به‌نوعی با هدف حفظ نظم است، اما وقتی آن را به فرمانبرداری از شوهر ربط دادند، وجه دیگری یافت: ظاهراً از نظر وی سخنرانی زنان در انظار عموم به نوعی ابراز اقتدار و بیان سخنانی آمرانه بود و این



خود موجب نقض نظم در خلقت زن و مرد و نیز نقض سلسله مراتب در ازدواج انگاشته شد (Witherington, 1990, p.175).

درواقع، پولس با تفاسیر خود بر سفر آفرینش و داستان خلقت و هبوط آدم از باغ عدن این دیدگاه سلسله‌مراتبی را بنیان می‌گذارد. بنابر سفر آفرینش (۲: ۱۸-۲۵) و روایت خلقت زن و مرد، زن پس از مرد و با هدف رفع تنهایی آدم آن هم از دنده او خلق می‌شود. لذا طبق این روایت، آفرینش زن طفیل وجود مرد و برای اوست و از آنجا که جزئی از وجود آدم است همواره وابسته به اوست. علاوه بر برتری مرد در موضوع آفرینش در حکایت هبوط آدم از باغ عدن (پیدایش، ۳: ۱-۲۴) نیز درباب فریب آدم برای خوردن میوه ممنوعه، نه تنها فریب‌خوردگی از شیطان بلکه فریب‌دهندگی آدم نیز کار حوا دانسته می‌شود، همچنین حوا کاملاً مستعد و خواهان عصیان از امر الهی معرفی می‌شود (ن.ک.: Reik, 1973, p. 124؛ راسخی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۲-۱۰۵). در نامه‌های پولس همین دیدگاه مورد تأیید است. برای نمونه در تیموتائوس اول (۲: ۱۳-۱۵)، پولس درباره خوردن میوه ممنوعه زن را فریب‌خورده و مقصر می‌داند. او در همین رساله (۲: ۱۱-۱۲) زنی را شایسته دعوی دینداری و عمل صالح می‌داند که «با سکوت به کمال اطاعت تعلیم گیرد» و در ادامه، زنان را به تسلیم محض در قبال شوهران خود دعوت می‌کند. زن باید از شوهرش بترسد و به گونه‌ای عمل کند که نقش و مسئولیتش را بشناسد و به آن احترام بگذارد. پولس در تعریف این نقش و رابطه زناشویی از رابطه مسیح و کلیسا الگوبرداری می‌کند (Witherington, 1990, p.160).

تعالیم عیسی و پولس رسول و جایگاهی که برای زنان تعریف شد، بنیان و شالوده سنت اخلاقی بود که قرن‌ها الهی‌دانان و متفکران مسیحی از آن پیروی کرده‌اند. در این پژوهش، مجال پرداختن به چگونگی تفسیر و عمل به تعالیم عیسی و پولس رسول در سنت اخلاقی مسیحی نیست، اما بدیهی است که بنابر تفسیر غالب، زنان را وادار به سکوت، متابعت از شوهر و زندگی ایشان را صرفاً محدود به خانه و خانواده می‌کردند. جنبش‌های فکری فمینیستی این امکان را برای زنان فراهم کرد تا به بازخوانی کتاب مقدس بنابر دیدگاه‌های جدید و نقادانه بپردازند.

دوره روشنگری: بازخوانی کتاب مقدس و متفکران فمینیست

می‌توان تحول اساسی در نگرش به ارزش‌های سنتی و تعریف هنجارهای زندگی مدرن را محصول تفکر روشنگری دانست. تفکری که نظم سیاسی و اجتماعی سنتی و مبتنی بر سلسله‌مراتب را برهم زد و جای آن را به یک نظم سیاسی و اجتماعی داد مبتنی بر آرمان آزادی و برابری برای همه انسان‌ها. با تأکید بر اصول عقلانی، علم و فلسفه را از خادم



الهیات‌بودن و نیز مقیدبودن به اهداف و روش‌های الهیاتی به نیرویی تبدیل کرد مستقل و با قدرت و اقتدار لازم. و این‌ها همه به معنای درافتادن با نقش دین رسمی در هدایت نظر و عمل بود (بریستو، ۲۰۱۰/۱۳۹۳، ص. ۱۱-۱۴). بدین‌سان، این رویکرد فیلسوفان روشنگری به دین، زبان و ابزاری نظری برای زنان فراهم کرد تا خواهان برابری جنسیتی در زمینه‌های مختلف شوند. هرچند برخی از این زنان بر این باور بودند که این برابری و آزادی‌های اجتماعی تضادی با مسیحی‌بودن ندارد و انجیل دربردارنده نشانه‌های کافی برای زنان است که نه تنها به‌طور کلی راجع به منزلت خود، بلکه درباب حق خود برای شرکت در تمام حوزه‌های کلیسا و جامعه نیز مطمئن باشند، حقوقی که به‌هیچ‌وجه کمتر از حقوق مردان نیست. درحالی‌که نهاد دینی با استناد به کتاب مقدس و تفاسیرهای مردسالارانه از آن، می‌کوشید نشان دهد که زنان چیزی برخلاف متون مقدس می‌خواستند. دراین‌میان، مدافعان حقوق زنان گویی باید بین دو گزینه انتخاب می‌کردند: متن مقدس یا حقوقشان. اما گزینه سومی نیز وجود داشت و آن نقد فمینیستی^{۲۲} یا زنانه‌نگر متون دینی بود، به این معنا که قابلیت‌های متن مقدس برای استیفای حقوق زنان بازیابی شود. این رویکردهای نقد اخلاقی کتاب مقدس معمولاً بر دو روش نقد تاریخی و نیز نقد ادبی بنا شده‌اند (Fiorenza, 1983, p. 26؛ کونگ، ۲۰۰۱/۱۳۸۹، ص. ۱۳۵؛ توفیقی، ۱۴۰۱، ص. ۲۲۵).



تفسیر فمینیستی از کتاب مقدس متأثر از دو عامل مهم بود. یکی نقد مدرن کتاب مقدس و دیگری الهیات لیبرال. نقد مدرن کتاب مقدس ابزارهایی مناسب را در اختیار مفسران فمینیست قرار داد و به‌طور خاص در الهیات لیبرال رونق گرفت. الهیات لیبرال جریان‌ی در الهیات غربی به‌ویژه الهیات پروتستان بود که بر نکات زیر تأکید داشت: (۱) اولویت اخلاق بر عقاید؛ به این معنا شکل‌گیری یک نظام اخلاقی بسیار مهم‌تر از دفاع فلسفی از آموزه‌هاست. الهی‌دانان فمینیست می‌توانستند با پیروی از این جریان بگویند که فراهم‌آوردن شرایط عادلانه برای زنان باید اولویت الهیات باشد. (۲) تأکید بر تجربه دینی؛ این تأکید گرچه به دین شخصی و جدایی حوزه عمومی و خصوصی دامن زد، به الهی‌دانان این امکان را داد که تجربه‌های متنوع خود را بیان کنند و بدین شیوه با مرجعیت الهیات مردسالار مبارزه کنند. (۳) پذیرش پیشرفت‌های علمی در الهیات؛ روشن است که فمینیست‌ها می‌توانستند به کمک این باور یافته‌های خود درمورد متن را ذیل پیشرفت‌های علمی قرار دهند. (۴) تأکید بر نقد مدرن کتاب مقدس؛ دو روش نقد تاریخی و ادبی به فمینیست‌ها کمک کرد تفاسیرهای متنوعی از متن ارائه دهند که با تفاسیرهای مردسالار فاصله داشته باشد (توفیقی، ۱۴۰۱، ص. ۲۲۸).

اهمیت نقد تاریخی برای الهی‌دانان فمینیست، به‌ویژه فیورنزا از این جهت است که

کتاب مقدس برای مسیحیان تنها مجموعه‌ای تاریخی از متون نیست، بلکه متنی مقدس و بشارتی برای امروز آنان است. بنابراین، به‌جز الهیات مسیحی، تعهد بسیاری از زنان امروز را نیز شکل می‌دهد. با این حال، تا زمانی که داستان‌ها و تاریخ زنان در آغاز مسیحیت اولیه از نظر الهیاتی به‌مثابه بخش جدایی‌ناپذیری از بشارت انجیل مفهوم‌سازی نشود، متون و سنت‌های کتاب مقدسی که توسط مردان تدوین و نگارش شده‌اند، همچنان برای زنان ظالمانه خواهند بود. چنین بازسازی از تاریخ اولیه مسیحیت به‌عنوان تاریخ زنان و الهیات کتاب مقدسی - تاریخی به‌عنوان الهیات فمینیستی، مستلزم تحلیل انتقادی تاریخی و الهیاتی و همچنین توسعه هرمنوتیک فمینیستی کتاب مقدسی - تاریخی است. بازسازی تاریخ اولیه مسیحیت از منظر فمینیستی، مسائل هرمنوتیکی، متنی و تاریخی دشواریهایی را مطرح می‌کند. الهیات فمینیستی به‌عنوان یک الهیات انتقادی رهایی‌بخش، درحالی‌که در برابر سلطه نمادین مردمحور و مردسالارانه در دین کتاب مقدسی توسعه یافته است، هم‌زمان به دنبال بازیابی میراث زنان در کتاب مقدس به‌منظور توانمندسازی آنان در مبارزه برای رهایی است (Fiorenza, 1983, p. xlv).

نقد کتاب مقدس، ابزاری که به‌واسطه تفکرات دوره روشننگری توسعه یافت، از جنبه نظری در حیات اخلاقی زنان تأثیرگذار بود، اما موانع و چالش‌هایی همچنان پیش‌روی رشد حیات اخلاقی زنان در جنبه‌های عملی وجود داشت که نظر فمینیست‌ها را به خود جلب کرده بود. در اواخر دهه ۱۹۶۰ فعالیت‌های فمینیستی انفجار بی‌سابقه‌ای از بحث‌های مرتبط با اخلاق فمینیستی، هم در میان عموم مردم و هم در گفتمان‌های دانشگاهی ایجاد کرد. اعمال و رویه‌هایی که ابعاد جنسیتی آن‌ها تاکنون یا مورد توجه قرار نگرفته بود یا به چالش کشیده نشده بود. موضوعاتی چون سقط جنین، برابری فرصت‌ها، خانه‌داری، تصویر زنان در رسانه‌ها و طیف وسیعی از مسائل مربوط به تمایلات جنسی، مانند تجاوز جنسی و گرایش جنسیتی بیان شد. بنابراین، به‌تدریج در دو دهه بعد اخلاق فمینیستی^{۲۳} یا زنانه‌نگر با اهداف مشخص در مقابله با اخلاق سنتی مفهوم‌سازی شد (Jaggar, 1998, p. 528).

اخلاق زنانه‌نگر و چالش‌های آن

اخلاق زنانه‌نگر تلاشی است برای بازبینی و صورت‌بندی مجدد یا بازاندیشی اخلاق سنتی از آن حیث که چنین اخلاقی تجربه اخلاقی زنان را ناچیز می‌انگارد یا بی‌ارزش می‌کند (تانگ و همکاران، ۲۰۱۹/۱۳۹۵، ص. ۱۴). الیسون جاگر، فیلسوف فمینیست امریکایی، در راستای این هدف پنج نقد بر اخلاق سنتی در باب زنان وارد می‌داند و بر این باور است که فیلسوفان



روشنگری نیز از این انتقادات میرا نیستند: (۱) فقدان توجه به منافع زنان؛ درحالی‌که اخلاق سنتی از جنبه نظری ویژگی‌هایی چون سکوت، اطاعت و وفاداری را برای زنان فضیلت می‌شمارد، در بسیاری از مباحث اخلاقی معاصر نیز همچنان تمایل بر این است که زنان را ابزاری برای نهادهای تحت سلطه مردان، مانند خانواده یا دولت، در نظر بگیرند. (۲) غفلت از مسائل زنان؛ مسائلی که به‌طور خاص دغدغه زنان تلقی می‌شود موضوع قلمرو خانه و فعالیت‌های خانه‌داری است که از دیدگاه اخلاق سنتی و حتی فیلسوفان مدرن عرصه‌ای خارج از اقتصاد و فراتر از عدالت، خصوصی به معنای فراتر از محدوده مقررات سیاسی مشروع، تصور می‌شود. (۳) انکار اختیار عمل اخلاقی زنان؛ اخلاق‌دانان فمینیست مدعی هستند اختیار عمل اخلاقی زنان اغلب انکار شده است، نه صرفاً با کنار گذاشتن زنان از بحث‌های اخلاقی یا نادیده گرفتن مشارکت‌های آن‌ها، بلکه از طریق ادعاهای فلسفی مبنی بر اینکه زنان فاقد عقل اخلاقی هستند. (۴) ناچیزانگاشتن ارزش‌های زنان؛ گفته می‌شود اخلاق سنتی به خصوصیات آن‌ها که به لحاظ فرهنگی «مردانه» هستند، مانند استقلال، خودمختاری، عقل، اراده، احتیاط، سلسله‌مراتب، سلطه، فرهنگ، تعالی، تولید، زهد، جنگ و مرگ بیش از حد ارزش می‌دهد، درحالی‌که ارزش‌های ظاهراً زنانه وابستگی متقابل، اجتماع، ارتباط، اشتراک، احساسات، بدن، اعتماد، فقدان سلسله‌مراتب، طبیعت، فرایند، شادی، صلح و زندگی کم‌بها جلوه می‌دهد. (۵) کم‌ارزش‌سازی تجارب اخلاقی زنان؛ اخلاق سنتی شیوه‌های مردانه تعقل اخلاقی را که بر قواعد، حقوق، کلیت و بی‌طرفی تأکید می‌کنند بر شیوه‌های زنانه تعقل اخلاقی که متکی بر روابط، مسئولیت‌ها، جزئیت و جانبداری است ترجیح می‌دهد (Jaggar, 1998, p. 528).

اخلاق سنتی با اتکا به متون مقدس و باورهای دینی، سده‌ها حیات اخلاقی زنان را بی‌ارزش انگاشته و تابع یک نگاه سلسله‌مراتبی، زنان را فرودست مردان به تصویر کشیده است. با توسعه اخلاق زنانه‌نگر تحولی اساسی در این دیدگاه رخ داد و فرصتی برای بازتعریف جایگاه اخلاقی زنان در ابعاد مختلف فراهم گردید. با توجه به پنج چالش مذکور، می‌توان چنین در نظر گرفت که این تحول در سه ساحت فردی، خانوادگی و اجتماعی نمود می‌یابد و چالش‌های خاص خود را ایجاد می‌کند. هرچند در این پژوهش برای جلوگیری از تفصیل تنها به دو ساحت فردی و خانوادگی پرداخته شده است. همان‌طور که گفته شد، فیورنزا در موضع خاص خود به نقد حجیت متون مقدس پرداخته است. او در روش خود به سراغ این نکته کلیدی رفت که نهادهای دینی نمی‌توانند در پشت این عبارت پنهان شوند و ادعا کنند: «کتاب مقدس چنین می‌گوید». او بر این عبارت تأکید داشت: «متن قانونی نقادانه فمینیستی در درون متن قانونی» و اظهار می‌داشت جماعتی که عهده‌دار تفسیر کتاب مقدس هستند، یعنی متولیان دین، باید خود پاسخ‌گوی این حجیت و مرجعیت باشند و نتایج این دستورات



و احکام دینی را بر گردن بگیرند. این آرا را می‌توان در دو حوزه فردی و خانوادگی پی گرفت.

فردی:

مهم‌ترین بحث مورد توجه در بُعد فردی حیات اخلاقی زنان، بدنمندی است که پیوند عمیقی با جسمانیت دارد. هرچند نگاه غالب امروز بدن زن را قلمرو حیات شخصی او می‌داند، همچنان بحث‌هایی چه در بعد فردی و چه در بعد اجتماعی حول این محور می‌گردد. این بحث‌ها دربرگیرنده موضوعاتی چون حق بر بدن و موارد مرتبط با مسائل جنسی، سلامت و بازنمایی اجتماعی بدن است. درخصوص موضوع مورد بحث این پژوهش جسمانیت می‌تواند حائز اهمیت باشد، زیرا در وهله نخست مورد توجه کتاب مقدس بوده و در وهله بعد، این موضوع را فمینیست‌ها به چالش کشیده‌اند. از همان آغاز کتاب مقدس و داستان آفرینش انسان موضوع جسمانیت مطرح شده است. به‌رغم اینکه در کتاب مقدس آمده است خداوند انسان را در «صورتِ خودش» آفرید و در سطح روح، زن و مرد جوهر یکسان دارند و با یکدیگر برابرند (آفرینش، ۱: ۲۶-۲۷)؛ اما در سطح تاریخی - آفرینشی زن جسمی تبعی است که از دنده مرد خلق شده است (آفرینش، ۲: ۲۱-۲۳) و پس از وسوسه شدن زن از طریق مار و هیبوط از باغ عدن موضوع دوگانگی جسمانی انسان‌شناختی جنس‌ها مطرح می‌شود (Fiorenza, 1983, p. 277).



بنابه باور فمینیست‌های مسیحی، زمانی که گفته می‌شود حوا به‌عنوان دنده‌ای از پهلوی آدم جدا شده است، چنین درک می‌شود که الهیات مبتنی بر بدن است و زنان در آن موقعیت مساعدی ندارند. داستان خلقت یک دست‌ورکار الهیاتی را برای زنان و بدن‌های آن‌ها تعیین می‌کند. دست‌ورکاری که همچنان بر زندگی زنان تأثیرگذار است. دنده پس از جدا شدن، به یک شیء، یک «دیگری» تبدیل می‌شود. این امر نقش زن در دین و الهیات را معین می‌کند تا به‌عنوان «دیگری» همچون یک بیگانه، نسبت به تثلیث مقدس انسان، خدا و کلیسا عمل کند. به زن آموخته می‌شود که به خودش، به‌ویژه به دانشی که از طریق «شهوت» خود، یعنی شناخت بدنش، به دست می‌آورد، بی‌اعتماد باشد (Isherwood & Stuart, 1998, p. 15). چنان‌که گفته شد، هیبوط خاستگاه دوگانگی جسمانی می‌شود و به دنبال آن عواقبی دامان بشریت را می‌گیرد. در حکایت هیبوط حوا، مادر همه زندگان، فرزندان خود را به‌شدت ناامید ساخته است. هرکدام عواقب را در بدن خود متحمل می‌شوند و خود زمین از اساس به‌سبب گناه حوا رنج می‌برد. بنابراین، جسمانیت با زنانگی پیوند می‌یابد. جسمانیتی که در تقابل با عقلانیت قرار می‌گیرد و از دیدگاه سنتی، عقلانیت و معنویت به الوهیت نزدیک‌تر است تا جسمانیت که به زنانگی پیوند خورده است. بدین ترتیب، زنان و طبیعت جسمانی آنان در

انتهای رتبه‌بندی قرابت با الوهیت قرار دارد (ibid, 1998, p. 16).

اما الهیات مسیحی‌رهایی از این بعد جسمانی و به دور از معنویت را مسدود نمی‌گذارد. برای زنان عملاً راه‌گریز از عواقب گناهشان را با پیشرفت به سمت «مرد کامل» بودن میسر می‌داند. باکرگی مسیر تحقق این هدف است، زیرا زن از این طریق می‌تواند به تصویر اولیه خود پیش از هبوط بازگردد. بنابراین، پرهیز از ازدواج، آموزش مجدد حواس و اجتناب مطلق از شیوه‌های جامعه لازمه حیات اخلاقی زن می‌شود (Fiorenza, 1983, p. 277). اهمیت موضوعی باکرگی برای رسیدن به الوهیت باعث می‌شود بعد جنسی بدن زن نیز به مثابه مسئله‌ای بنیادین در کتاب مقدس توجه فمینیست‌ها را جلب کند. اهمیت این موضوع از این جهت است که هم ارتباط مستقیمی با اخلاق دارد و هم به موضوع اختیار بر بدن در مقابل قدرت مردسالارانه جامعه مرتبط است. در این زمینه چالش‌برانگیزترین روایت کتاب مقدس روایت داوود و بت شبع (دوم سموئیل، ۱۱: ۱-۲، ۱۲: ۲۵) است. اولین نکته درباره این داستان موضوع تجاوز است که مفسران ابا دارند کار پادشاه را تجاوز بینگارند. راوی داستان تلاش دارد تا حد امکان طوری روایت کند که نظر خواننده را به وسوسه‌گری بدن زن جلب کند. در باب این داستان، تفاسیر و نقدها بسیارند اما یک چیز مسلم است و آن تثبیت ایدئولوژی مردسالارانه مسلط بر بدن اوست (توفیقی، ۱۴۰۱، ص. ۳۱۱-۳۱۲).

در عهد قدیم مواردی این چنین بسیار است. برای نمونه، داستان دو خواهر که به‌عنوان کودک فاحشه در حزقیال (۱: ۲۳-۴۹) معرفی می‌شوند. داستان این دو خواهر که یکی از داستان‌های نمادین در باب بدنمندی است مورد نقد شدید فمینیست‌هاست. اهو له (سامره) و اهو لیبه (اورشلیم)، به‌عنوان فاحشه به معشوقه‌های خود شهوت می‌ورزند، به این معنا که آن‌ها از روابط جنسی در اوایل کودکی لذت می‌برند. مسئولیت تماس جنسی کاملاً به زن واگذار شده است و او به‌تنهایی عواقب آن را به دوش می‌کشد. این باب با هشدار خطاب به همه خوانندگان زن به پایان می‌رسد: «تا به همه زنان آموخته شود که از شهوترانی شما پیروی نکنند». چنین متونی حاکی از این است که یک شخصیت زن استعاری، چه دختر باشد و چه همسر، می‌تواند به دلخواه به این سو و آن سو رانده شود، طرد شود و رها شود (هوشع، ۶: ۱)، و برای لذت جنسی و تولیدمثل استفاده شود، زیرا او [پدر خانواده] هنگام تولد او را پذیرفته است (حزقیال، ۱۶: ۳). او حتی می‌تواند برای تجاوز به یک مرد داده شود (پیدایش، ۱۹: ۸). نوعی خشونت شدید، زمانی نشان داده می‌شود که زن مجازات و تحقیر می‌شود (ن.ک.: ارمیا، ۴: ۳۱-۳۰؛ ۶: ۲، ۱۳: ۲۰-۲۷). در بسیاری از کتب نبوی، خشونت علیه بدن زن، از جمله خشونت جنسی، به‌عنوان یک شکل مشروع و مناسب مجازات برای بازگرداندن نظم و روابط در نظر گرفته می‌شود (Daggers, 2012, p. 127).



خانوادگی:

خانه به‌عنوان قلمرو اختصاصی زنان از ابتدا مورد نقد و چالش‌های فمینیستی بوده است. به باور آن‌ها خانه دقیقاً همان قلمروی است که زنان از نظر تاریخی به آن محدود بوده‌اند و با وجود این واقعیت که سرپرستان خانواده عموماً مرد بوده‌اند، طرح پرسش‌هایی در مورد عدالت تقسیم کار خانگی غیرممکن می‌شود. اهمیت اجتماعی گسترده کار زنان و خلاقیت آنان در خانه در ابهام می‌ماند و سوءاستفاده خانگی از زنان و دختران پنهان نگه داشته و حتی مشروع جلوه داده می‌شود (Jaggar, 1998, p. 528).

با نگاهی به قواعد اخلاقی خانواده در عهد جدید این نقد فمینیستی روشن‌تر می‌شود. فیورنزا در مقابله با سنت پاتریارکی یا پدرسالاری، اصطلاح kyriarchy را مطرح می‌کند. به نظر وی در این روند پاتریارکی که نظام غلبه مردان است، متون خاصی قانونی شده و صداهایی خاص شنیده می‌شود و تجاری محدود روایت شده و حجیت یافته است و مابقی، از جمله زنان، یا مطرود شده‌اند یا به حاشیه رانده شده‌اند. درحالی‌که کی‌ریارکی عبارت است از مجموعه‌ای از شبکه‌های اجتماعی به‌هم‌پیوسته، متقابل و حول سلطه و تسلیم که فرد در برخی روابط تحت ستم و در برخی دیگر از اقتدار برخوردار است. این نظام اجتماعی خود می‌تواند نظامی باشد مبتنی بر غلبه جنسیت، طبقه اجتماعی، قومیت و قدرت دینی همچون جنسیت‌گرایی، قوم‌گرایی یا تبعیض طبقاتی و انگ اجتماعی.

باری، اولین و دقیق‌ترین شکل قاعده اخلاقی خانواده و اعضای آن در قبال یکدیگر در کولسیان (۳: ۱۸-۲۱) آمده است. شکل اساسی این قانون شامل سه جفت نصیحت متقابل است که به رابطه بین زن و شوهر، فرزندان و پدر، و بردگان و اربابان می‌پردازد. در هر مورد، عضو اول این زوج که از نظر اجتماعی تابع است و به اطاعت از عضو دوم مافوق ترغیب می‌شود. بنابراین، ساختار رسمی خانه‌داری در چنین قاعده‌ای شامل خطاب (زنان)، نصیحت (مطیع شوهران خود باشید) و انگیزه (آن‌طور که برای خدا شایسته است) است. کولسیان اخلاق پدرسالارانه یونانی - رومی درباره خانواده را اقتباس و با افزودن «در خدا» آن را قاعده‌ای مسیحی ساختند. این امر نه‌تنها به درک جامعه تعمیدی که در غلاطیان (۳: ۲۸) بیان شده است جنبه «روحانی» و اخلاقی بخشید، بلکه این اخلاق خانوادگی یونانی - رومی را به بخشی از اخلاق اجتماعی «مسیحی» تبدیل کرد. با اقتباس از اخلاق مربوط به خانواده پدرسالارانه، آنچه در قالب قانون خانواده در عهد جدید مطرح می‌شود، این‌گونه «مفهومی اخلاقی و انسانی شده از سلطه و حکومت» است. به تعبیر دیتر لورمان^{۲۴}، الهی‌دان پروتستان،



این نظم خانوادگی پیامدهای اقتصادی و سیاسی داشت و به تعبیر دیوید ال. بالچ^{۲۵}، پژوهشگر عهد جدید، بنیانی برای نظم سیاسی جامعه بود؛ هردو نشان می‌دهند که اخلاق خانوادگی اساساً پیوند ناگسستنی با ساختار قدرت داشت. بنابراین، سه موضوع «مربوط به دولت»، «مربوط به مدیریت خانه» و «مربوط به ازدواج» ارتباط نزدیکی با هم داشتند (Fiorenza, 1983, p. 252-254).

این نگاه سلسله‌مراتبی مبنایی برای یک ارزش‌گذاری درباب جایگاه زنان و وظایف تعریف‌شده آنان در خانه بوده که قرن‌ها به‌عنوان یک سنت اخلاقی پذیرفته شده است. بنابراین فمینیست‌ها خواهان ارزش‌گذاری مجدد زنانگی هستند. فمینیست‌ها با مطرح‌کردن «اخلاق مراقبت» به دنبال بازتفسیر جایگاه زنان در خانواده به‌عنوان نهادی مردسالار هستند (Jaggar, 1998, p. 536). اخلاق مراقبت را نخستین بار کارول گیلگیان^{۲۶}، فمینیست اخلاق‌گرای امریکایی، مطرح کرد. طرفداران این دیدگاه تأکید دارند که نظریه‌ها، اصول، رسوم و خط‌مشی‌ها اخلاق سنتی ناکارآمدند، از این جهت که فاقد ارزش‌ها و فضیلت‌هایی هستند که به‌لحاظ فرهنگی به زنان مربوط‌اند، این ارزش‌ها و فضیلت‌ها را نادیده می‌گیرند، آن‌ها را پیش‌پاافتاده می‌دانند یا بی‌ارزش می‌انگارند (تانگ و همکاران، ۲۰۱۹/۱۳۹۵، ص. ۲۶).

در اخلاق مراقبت، ابتدا تجربه ویژه زنان در پرورش یا مادری کردن را خاص نشان می‌داد. اما مطالعات بعدی در تأیید ارتباط تجربی روشن بین زنان و مراقبت با مشکل مواجه بودند. هنگامی که هر دو جنس از نظر تحصیلات و شغل با هم مقایسه شدند، زنان اغلب در آزمون‌های عدالت‌محور رشد اخلاقی، نمرات تقریباً یکسانی با مردان کسب کردند و زنانی که در خانه کار می‌کردند، به‌عنوان نمایندگان اصلی دیدگاه مراقبت باقی ماندند. علاوه‌براین، مشخص شد که برخی از مردان و همچنین زنان از تفکر مراقبتی استفاده می‌کنند. طرفداران اخیر اخلاق مراقبت نه‌تنها اذعان دارند که برخی از زنان براساس عدالت و برخی از مردان بر اساس مراقبت فکر می‌کنند، بلکه همچنین اذعان دارند که اکثر افراد از هر دو جنس قادر به اتخاذ هریک از این دو دیدگاه هستند. باوجوداین، آن‌ها هنوز هم مراقبت را زنانه می‌دانند، زیرا از اشکال اجتماعی‌شدن و عملی ناشی می‌شود که در جامعه معاصر غربی، از نظر فرهنگی زنانه هستند. این اشکال شامل پرستاری، نگهداری از خانه، بزرگ‌کردن فرزندان و مراقبت از سالمندان می‌شود. مراقبت، همچنین به معنای نمادین یا هنجاری زنانه است که انتظارات فرهنگی را بیان می‌کند که زنان باید همدل‌تر، نوع‌دوست‌تر، پرورش‌دهنده‌تر و حساس‌تر از مردان باشند (Jaggar, 1998, p. 536). از این منظر، فمینیست‌ها با مطرح‌کردن

25. David L. Balch

26. Carol Gilligan



اخلاق مراقبت‌محور در مقابل اخلاق سنتی بنیان‌های کتاب مقدسی را از نو بازخوانی و حیات اجتماعی زنان را نیز بازتعریف کردند. در این نگاه جدید، زنان برحسب توان و ظرفیت‌های خود در همان سطحی که مردان در ساختار سیاسی و اقتصادی جامعه فرصت حضور دارند می‌توانند نقش‌آفرینی کنند.

نتیجه‌گیری

در نگاهی کلی، متن مقدس هر دین به‌عنوان اولین و مهم‌ترین مرجع پیروان و باورمندان آن دین، نقش بسزایی در روشن کردن مسیر اخلاقی آن‌ها دارد. قاعدتاً در ادیان متن‌محوری همچون مسیحیت، کتاب مقدس در مقام منبع اصلی اخلاق و حیات اخلاقی مؤمنان به شمار می‌آید. با بررسی متفکران حوزه مطالعات کتاب مقدس، می‌توان نظام اخلاقی عهد قدیم را مبتنی بر مفاهیم بنیادین فرمان، عهد، پادشاهی یا ملکوت و شریعت تعریف کرد. همچنین، می‌توان احکام و فرامین شکل‌دهنده این نظام اخلاقی را در سه ساحت شرعی، اخلاقی و حکمی دسته‌بندی کرد. در این سه ساحت است که جایگاه زنان براساس تفاسیر زنانه‌نگر واکاوی می‌شود. علاوه‌براین، با اتکا به روایات و حکایات عهد قدیم هم به بررسی جایگاه اخلاقی زنان و هم مطالعه جدید جایگاه اجتماعی زنان می‌پردازند. در عهد جدید که اساساً متنی متفاوت از عهد قدیم است، هنجارها و معیارهای اخلاقی مبتنی بر سخن و عمل عیسی مسیح بنا شده است. در نظام اخلاقی عهد جدید چهارچوب الهیاتی یا همان کریگما عبارت است از اعلان ملکوت خدا و بشارت نجات توسط مسیح که بر مبنای محبت است، در دل این بشارت بُعد عملی یا همان فرامین اخلاقی گنجانده شده است. بشارت از سوی خداست و پاسخ مؤمنان بدان باید در قالب اعمال ایشان ابراز شود. در اناجیل، برخلاف منظومه فکری یهودیان در زمان ظهور عیسی می‌توان حضور زنان را در کنار عیسی شاهد بود و در تمثیل‌ها که نقشی مهم در اظهار تعالیم عیسی دارند، توجه وی به زنان چشمگیر است. با این‌همه، شالوده سنت اخلاقی مسیحی در خصوص زنان را پولس رسول است که پی‌ریزی می‌کند. بنابر رسالات پولس، جایگاه اخلاقی زنان را متفکران و الهی‌دانان مسیحی بنیان می‌نهند. طبق این سنت، بُعد عملی حیات اخلاقی زنان معطوف به سکوت، محدود به خانه و خانواده و متابعت از شوهر است.

با تحولاتی که در سده‌های اخیر رخ داد، به‌ویژه در دوره روشنگری، زنان نیز خواهان رهایی خود از انقیاد این سنت شدند. این تفکر بر عقل، آزادی و برابری انسان‌ها تأکید داشت و وجود این عناصر در کنار رشد نقد کتاب مقدس ابزار مهمی را فراهم کرد تا فمینیست‌ها به‌واسطه آن کتاب مقدس را بازخوانی و به دنبال بازبانی جایگاهی برابر با مردان در جامعه



باشند. بدین‌سان، اخلاق‌دانان فمینیست نیز مجالی برای صورت‌بندی مجدد یا بازاندیشی اخلاق سنتی یافتند. به نظر فیورنزا، اخلاق سنتی تجربه اخلاقی زنان را ناچیز انگاشته و آن را بی‌ارزش می‌کند؛ او با نقد روند قانونی‌شدن متن، و نقد ساختار قدرت‌های دینی در مرجعیت بخشی به عهدین این نهادها را عامل به حاشیه کشانده‌شدن زنان و شنیده‌نشدن صداهای زنان می‌داند. همچنین، دیگر متفکران فمینیستی، کتاب مقدس را که منشأ حیات اخلاقی زنان بود در سه ساحت فردی، خانوادگی و اجتماعی به چالش کشیدند. عملاً در ساحت فردی مهم‌ترین امر عبارت از بدن زنان است. بنابر برخی روایات کتاب مقدس بدن زنان تنها دام برای وسوسه مردان بوده و از جهت اخلاقی همیشه مورد نکوهش بوده است. چالش‌های فمینیستی این موقعیت را برای زنان فراهم می‌کند تا آن‌ها بدانند بر بدن خویش اختیار دارند و این امر نباید مانع از فعالیت‌های اجتماعی آن‌ها گردد. در بعد خانوادگی با ارزش‌گذاری بر ویژگی‌های خاص زنان مثل مراقبت، همدلی و مسئولیت‌پذیری درک جدیدی از حیات اخلاقی زنان ارائه دهد. هدف آنان ارزش‌گذاری مجدد از طریق بازخوانی متن مقدس و حذف دیدگاه سلسله‌مراتبی حاکم بوده است. در این ارزش‌گذاری مجدد زنان می‌توانند ورای ویژگی‌های جسمی و ویژگی‌های عاطفی که بعضاً ضعف آنان محسوب می‌شود در زمینه‌های گوناگون حضوری فعال داشته باشند. هرچند گاهی رویکردها و انتقادات فمینیستی به افراط کشیده می‌شود، در موضعی اعتدالی و میانه‌رو، زنان از هر قشری و هر مذهبی با حق حیات مشترک می‌توانند در یک جایگاه اخلاقی برابر با مردان زندگی کنند.

فهرست منابع

کتاب مقدس؛

- آنتس، پ. (۱۳۹۹)، اخلاق (سیدحسن اسلامی، مترجم)، دانشنامه دین بریل، انتشارات ادیان و مذاهب.
- بریستو، و. (۱۳۹۳). دانشنامه فلسفه استنفورد: روشنگری (مرتضی عابدینی‌فرد، مترجم). ققنوس (۲۰۱۰).
- تانگ ر.؛ ویلیامز، ن. و دانچین، ا. (۱۳۹۵). دانشنامه فلسفه استنفورد؛ اخلاق زنانه‌نگر (مریم خدادادی، مترجم). ققنوس (۲۰۱۹).
- توفیقی، ف. (۱۴۰۱). روش‌های مدرن تفسیر متون مقدس. نشر کرگدن.
- راسخی، ف. (۱۳۸۴). مقایسه دیدگاه‌های قرآن و کتاب مقدس درباره زن (براساس داستان آفرینش). تحقیقات علوم قرآن و حدیث، ۲(۲)، ۹۹-۱۱۲.
- ریچلز، ج. (۱۳۹۲). فلسفه اخلاق (آرش اخگری، مترجم). مؤسسه انتشارات حکمت



(۱۹۸۶).

زمانی، م. (۱۳۸۶). نسبی‌گرایی اخلاقی. فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات اخلاق کاربردی، ۳(۹-۱۰)، ۲۸۷-۳۰۵.

سیاهپوش، م. (۱۴۰۲). جایگاه زنان در آپوکریفای اعمال رسولان از چشم‌انداز زنانه‌نگر. مجله مطالعات ادیان و عرفان تطبیقی، ۷(۱)، ۱۷۸-۱۹۶.

سیاهپوش، م.؛ حاج ابراهیمی، ط. و هوشنگی، ل. (۱۴۰۳). بازخوانی عهد قدیم بنابر الهیات فمینیستی: نقد دوگانه انگاری جایگاه زنان در ساختاری مردسالارانه. نشریه پژوهش‌های ادیانی، ۱۲(۲۴)، ۲۵۷-۲۷۶.

سیاهپوش، م. و هوشنگی، ل. (۱۴۰۰). رویکرد زنانه‌نگر به جایگاه زنان در عرفان مسیحی و اسلامی. نشریه روان‌شناسی فرهنگی زن، ۱۲(۴۷)، ۷-۱۸.

کوارد، ه. (۱۳۹۶). کتاب مقدس در ادیان جهان (به‌بیان رفیعی، مترجم). بنگاه نشر (۱۹۸۸). کونگ، ه. (۱۳۸۹). زن در مسیحیت (طیبه مقدم و حمید بخشنده، مترجم). انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب (۲۰۰۱).

کیانی‌فرد، ن. و لک‌زایی، م. (۱۴۰۱). تحلیل فمینیستی تفسیر کتاب مقدس با استفاده از الگوی هرم‌نوتیکی شوسلر فیورنزا. پژوهشنامه ادیان، ۱۶(۳۱)، ۱۸۸-۲۱۰.

گنسلر، ه. جی. (۱۴۰۲). اخلاق و دین (ایمان عباس‌نژاد، مترجم). نشر کرگدن (۲۰۱۶).

نعمتی، د. و هوشنگی، ل. (۱۳۹۴). مقایسه قرآن و عهدین. انتشارات سمت.

هر، ج. (۱۳۹۶). دانشنامه فلسفه استنفورد: دین و اخلاق. (مهدی محمدی‌اصل، مترجم). ققنوس (۲۰۰۲).

Annas, J. (1998). Ethics and morality. In L. C. Becker & C. B. Becker (eds.), Encyclopedia of ethics (2nd ed., vol.1, pp. 485-487). Routledge.

Daggers, J. (ed.). (2012). Gendering Christian Ethics. Cambridge Scholars Publishing.

Fiorenza, E. S. (1983). In memory of her: A feminist theological reconstruction of Christian origins. Crossroad.

Frymer-Kensky, T. (2004). Reading the women of the Bible: A new interpretation of their stories. Schocken.

Hastings, J. (ed.). (1912). Ethics. Encyclopedia of Religion and Ethics (vol.5, pp.164-170). T. & T. Clark.

Isherwood, L., & Stuart, E. (1998). Introducing body theology. Sheffield Academic



Press.

Jaggar, A. (1998). Feminist ethics. In L. C. Becker & C. B. Becker (eds.). Encyclopedia of ethics (2nd ed., vol.1, pp. 528-539). Routledge.

Pontifical Biblical Commission. (2008). The Bible and morality: Biblical roots of Christian conduct. Libreria Editrice Vaticana.

Ratzinger, J., Schürmann, H., Von Balthasar, H. U., & Harrison, G. (1986). Principles of Christian morality.

Reik, T. (1973). The Creation of Woman. McGraw-Hill.

Thatcher, A. (2020). Gender and Christian ethics. Cambridge University Press.

Witherington, B. (1990). Women and the Genesis of Christianity. Cambridge University Press.

